

حیات سیاسی بنوحسنویه و روابط آل بویه

سید صاحب برزین*

چکیده: در اوایل قرن چهارم با تضعیف خلافت عباسی، همزمان با آل بویه، قبیله کرد بزریکانی هم تحت ریاست حسن بن حسین بزریکانی، معروف به حسنیویه، بر بخش‌هایی از غرب ایران مسلط شدند. آنان دولتی مستقل را بنیان نهادند که در طول حیات خود روابطی آمیخته با جنگ و صلح با آل بویه داشت. روابطی که نقش عمده‌ای در روابط خارجی و سیاست داخلی آل بویه ایفا می‌کرد. لذا با توجه به اهمیت این موضع خواست بنیادی این پژوهش بررسی حیات سیاسی بنوحسنویه و روابط آن با آل بویه است.

کلیدواژه: آل بویه، بنوحسنویه، خلافت عباسی، جبال.

مقدمه

دولت آل بویه در تاریخ ایران اهمیت زیادی دارد، زیرا به عنوان یک دولت شیعی به مدت یک قرن بر بغداد و دستگاه خلافت عباسی تسلط یافت و همین‌طور سهم عمده‌ای در توسعه تشیع در ایران ایفا کرد. بنابراین بررسی مسائل مرتبط با این دولت اهمیت زیادی دارد. یکی از این مسائل روابط آن دولت با دولت‌های کوچک محلی است که در مقاطعی سدّ راه توسعه آل بویه بودند. یکی از این دولت‌ها، بنوحسنویه بود که در این

پژوهش حیات سیاسی و روابط آن با دولت آل بویه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شكلگیری دولت بنوحسنیه

در اوایل قرن چهارم دستگاه خلافت عباسی به نهایت ضعف خود رسید. این عامل باعث ظهور دولت‌های مستقل در سراسر خلافت شد.

مرداویج که در آرزوی احیای عظمت ایران باستان بود، در نواحی جبال به جدال با عمال خلیفه پرداخت. در مناطق کردستان قبایل کرد که همیشه به خودسری می‌پرداختند، این زمان فرصت را غنیمت شمردند و به فکر استقلال افتادند. در میان قبایل کرد، قبیله بربزیکان، تحت ریاست حسن بن حسین بربزیکانی، معروف به حسنیه که دژ سرماج در جنوب غربی بیستون، در جهت هرسین، از محکم‌ترین و غیرقابل نفوذترین دژهای جبال را در دست داشت (حموی. ۲۴۳؛ ابن اثیر. ۱۲۰/۱۵؛ ابوالکف. ۱۲۶)، جنب و جوش و فعالیت زیادتری از خود نشان می‌داد.

مرداویج در ادامه فتوحات خود سراسر نواحی مرکزی ایران را تصرف کرد، هارون بن غریب، عامل خلیفه، از مقابل وی گریخت و به مناطق غربی‌تر روی آورد و تنها توانست شهرهای دینور، ماسبدان، مهرجان‌قذف و حلوان را تا سال ۳۲۲ حفظ کند (مسکویه رازی. ۴۰۶/۵)، اماً وی در سال ۳۲۳ به دست عمال خلیفه کشته شد و به جای او محمد بن خلف به آن مناطق فرستاده شد (همان. ۴۳۷). هر چند مؤلف الکامل آغاز حکومت حسنیه را در سال ۳۱۹ می‌داند (ابن اثیر. ۱۲۰/۱۵)، ولی در این زمان هیچ نام و نشانی از وی نیست. به نظر می‌آید وی در این زمان سرگرم مطبع کردن قبایل کرد بوده است.

مرداویج در سال ۳۲۳ کشته شد. آل بویه که ابتدا در خدمت وی بودند و از سال ۳۲۰ بر او عصیان ورزیده بودند، اکنون وارث قلمرو وی شدند.

قتل مرداویج و گرفتاری‌های جانشینان او برای تسلط بر قلمرو وی و همین‌طور ضعف دستگاه خلافت که از سال ۳۳۴ تحت الحمایة آل بویه شده بود که خود سرگرم نزاع با رقبایی چون حمدانیان موصل، شاهینیان بطایح و بریدیان بودند به حسنیه فرصت داد تعدادی از شهرهای جبال، از جمله شهرورد، دینور، شهرزور، نهاوند و

شاپورخواست را به تصرف خود در آورد (اصطخری، ۱۶۵؛ ابن حوقل، ۱۱۲). معلوم نیست منظور از شاپورخواست خرم‌آباد است که در آن زمان چنین نامی داشت (جموی، ۱۸۸)، یا شهری به همین نام که در چهارده فرسخی بیلقان و هفت فرسخی مراغه قرار داشت (ابن خردابه، ۹۸). البته مورد دوم صحیح‌تر می‌باشد، چرا که بعيد است حسنیه در بدرو قدرت خود توانسته باشند تا خرم‌آباد که در قلب قلمرو آل بویه بود، پیش آمده باشند.

رکن‌الدّوله در جدال با حسنیه

پس از تحکیم قدرت آل بویه قلمرو آنها میان سه برادر تقسیم شد. عماد الدّوله بر فارس و سراسر جنوب، حسن رکن‌الدّوله در جبال و احمد معز الدّوله در عراق مستقر شدند. رکن‌الدّوله در جبال خود را با قدرت نوظهور حسنیه مواجه دید و به دلیل اشتغال به کارهای مهمتری مانند دفاع در مقابل سامانیان در شرق، قادر به انجام هیچ کاری نبود، مخصوصاً اینکه حسنیه در این نزاع‌ها ظاهراً خود را طرفدار آل بویه می‌دانستند. (مسکویه رازی، ۳۲۸/۶)

سلط حسنیه بر مناطق مرزی جبال نتایج منفی زیادی برای آل بویه به بار آورد. او از دهقانان مالیات‌های زیادی می‌گرفت و از کاروان‌ها باج‌های نامشروع به نام راهداری اخذ می‌کرد (همان، همان‌جا؛ ابن اثیر، ۱۵-۱۶). مهمتر از همه اینکه باعث نامنی جاده مهم خراسان به عراق و مکه می‌شد که از قصر شیرین و خانقین رد می‌شد (ابودلف، ۵۸)، زیرا او هر چند به ظاهر حسنیه اطرافیان خود را از راهزنی منع می‌کرد (الروذراوری، ۲۸۸؛ ابن اثیر، ۱۲۰-۱۲۱)، ولی چون مانع تحکیم قدرت آل بویه در مسیر آن جاده مهم می‌شد که هر ساله تعداد زیادی از حجاج از آن می‌گذشتند و حفظ امنیت آن برای دولت آل بویه اهمیت زیادی داشت، باعث شیوع راهزنی در آن جاده شده بود. مسافرانی که از این مسیرها می‌گذشتند، به نامنی راهها اشاره دارند. ابن حوقل می‌نویسد راه ابهر تا زنجان به واسطه راهزنی کردها نامن است و مردم این راه را ترک کردند و برای رفتن از همدان به زنجان، راه سهرورد را برگزیده‌اند. (ابن حوقل، ۱۳)

نامنی این راه مهم باعث بسی اعتباری آل بویه در نگاه عامه مسلمانان می‌شد و

سامانیان رقیب آنها از آن بهره می‌بردند. حسنیه نیز از این روند بهره‌برداری می‌کردند، زیرا با نامنی راهها در قلمرو آل بویه کاروان‌ها از قلمرو بنوحسنیه می‌گذشتند و این باعث مزید اعتبار آنها و رونق اقتصادی قلمرو آنها می‌شد، می‌توان باور داشت که خود حسنیه قبایل کرد را به راهزنی در این جاده ترغیب می‌کردند. (ابن جوزی، ۲۷۲؛ ابن اثیر، ۲۵۷) از لحاظ استراتژیک نیز نامنی راهها برای آل بویه مضر بود، زیرا باعث می‌شد آل بویه جبال توانند در مقابل سامانیان که مدام قلمرو آنها را مورد حمله قرار می‌دادند، از عراق عرب کمکی دریافت کنند.

در سال ۳۵۹ کاسه صبر رکن‌الدوله لبریز شد، زیرا حسنیه به سهلان بن مسافر، کارگزار او در جبال، حمله کرد و او را به سختی شکست داد. رکن‌الدوله برای سرکوب او وزیر خود ابن عمید را اعزام کرد. وزیر تا همدان نیز پیش رفت، ولی به طور ناگهانی مرد و فرزندش ابوالفتح فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت. او که جوانی خام و جاه طلب بود، علی‌رغم اصرار سهلان بن مسافر برای ادامه جنگ به ری بازگشت تا جانشین پدرش شود و تنها مبلغ صدهزار دینار به عنوان هزینه لشکرکشی از حسنیه دریافت کرد.

(مسکویه رازی، ۳۲۸-۳۳۳؛ ابن اثیر، ۱۵-۱۶)

حسنیه با رهایی یافتن از خطری بدون شک می‌توانست بساط وی را در هم پیچد، فرصت یافت به تحکیم قدرت خود پرداخته و کار را به جایی برساند که در نزاع‌های خانوادگی آل بویه دخالت کند.

عهد الدّوله و بنوحسنیه

بعد از مرگ رکن‌الدوله، فرزندش، عهد الدّوله که هوای تسخیر بغداد را در سر داشت و تلاش وی را پیش از آن مخالفت‌های پدرش ناکام گذاشته بود، فرصت یافت به آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند. وی در سال ۳۶۷ به عراق لشکر کشید. عزّالدوله از حسنیه کمک خواست، او نیز قول یاری داد. این لشکرکشی به شکست عزّالدوله و پذیرش صلح از سوی وی انجامید، ولی با رسیدن کمک از سوی حمدانیان موصل و سپاهی که حسنیه به سرکردگی دو پسرش، عبدالرّزاق و ابوالنّجم بدر، به یاری وی

فرستاده بود، خیلی زود پیمان خود را با عضدالدّوله نقض کرد (ابن خلدون. ۶۶۷) و دوباره جنگ زرا آغاز کرد که به شکست وی در سامرا منجر شد. فرزندان حسنیه که به یاری عزّ الدّوله آمده بودند، با مشاهده ناتوانی او در مقابل رقیش چهار تعلل شدند. عبدالرّزاق از جرجرایا بازگشت و تنها بدر با او باقی ماند. عزّ الدّوله که خود را ناتوان از مقاومت در مقابل رقیب می‌دید، تسليم شد و سوگند خورد که مطیع عضدالدّوله باشد. بدر که از وی نامید شده بود، عراق را ترک کرد. (مسکویه رازی. ۴۴۸۴۴۳)

این اولین دخالت حسنیه در نزاع‌های خانوادگی آل بویه بود که به وی فرصت داد قدرت خود را نشان دهد و در عین حال باعث بروز دشمنی میان او و عضدالدّوله شد. با قدرت‌گیری عضدالدّوله زنگ خطر برای فخرالدّوله که بعد از پدرش رکن الدّوله بر جبال حکمرانی می‌کرد، به صدا درآمد (ابن اثیر. ۸۳). بنابراین فخرالدّوله در سال ۳۶۷ برای عقد اتحاد با حسنیه به دینور رفت، ولی مرگ حسنیه در سال ۳۶۹ مانع شد که وی از این اتحاد سودی ببرد. با مرگ او میان پسرانش اختلاف افتاد، ابوالعلا و ابوعدنان به فخرالدّوله و بدر به عضدالدّوله پیوست. (مجمل التّواریخ و القصص، ۳۹۴؛ ابن اثیر، ۱۲۱)

عضدالدّوله در سال ۳۷۰ برای ساماندهی به امور جبال، به آن منطقه لشکر کشید و در ابتدا وارد قلمرو بنو حسنیه شد. دژ سرماج مرکز قدرت حسنیه سقوط کرد و غنایم زیادی نصیب عضدالدّوله شد (الروذراوری. ۱۰)، او سپس رو به همدان نهاد و با فخرالدّوله روبرو شد. فخرالدّوله شکست خورد و به قابوس زیاری، فرمانروای گرگان، پناهنده شد. (عتبی. ۴۸) عضدالدّوله قلمرو حسنیه را به دو قسم تقسیم کرد: دینور را به عراق ملحق کرد و بقیه را به اضافه قلمرو فخرالدّوله، به برادرش مؤیدالدّوله داد. (الروذراوری. ۱۰)

عضدالدّوله به زودی متوجه شد حفظ سلطه‌اش بر کردهای خودسر و ناراضی کار دشواری است، بنابراین بدر بن حسنیه را به عنوان دست‌نشانده به قلمرو پدرش فرستاد. (همان، ۱۲؛ ابن اثیر. ۱۷۰)

بدر در تمام مدت حیات عضدالدّوله مطیع وی بود و کاری در جهت دشمنی با وی انجام نداد. بدین ترتیب آل بویه توانستند بر مشکلی که مدت‌ها با آن دست به گریبان بودند، غلبه کنند، ولی این روند چندان دوام نیافت.

قدرتگیری بنو حسنیه بعد از عضدالدوله (بدر بن حسنیه و جانشینان عضدالدوله)

با مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲، فرزندش صمصادالدوله جانشین وی شد، ولی او با مخالفت برادرش شرفالدوله، حکمران کرمان، رو به رو شد (الروذراوری. ۸۱-۷۸). این نزاع‌ها به بدر فرصت داد موقعیت خود را تحریک کند و آماده دخالت در نزاع‌های خانوادگی آل بویه شود که این زمان شروع واقعی آن بود.

بعد از مرگ مؤیدالدوله که اندک مدتی بعد از مرگ برادر رخ داد، فخرالدوله فرصت یافت به قلمرو خود بازگردد (عنی. ۶۷). وی در اولین قدم با بدر بن حسنیه متحده شد. در سال ۳۷۳ محمد بن غانم برزیکانی با تعدادی از قبایل کرد که از پدر فرمان نمی‌بردند، به قلمرو فخرالدوله هجوم آورد و اطراف قم را غارت کرد، فخرالدوله از متحده خود، بدر، کمک خواست و با یاری بدر میان آنها صلح ایجاد شد، ولی محمد بن غانم همچنان در ناحیه هفت جان باقی ماند تا اینکه در سال ۳۷۵ شکست خورد و کشته شد. (ابن اثیر. ۱۵۱) فخرالدوله نسبت به قابوس نقض عهد کرد و او را از گرگان بیرون راند. قابوس به قلمرو سامانی که این زمان تحت سلطه سبکتگین بود، پناهنده شد. سبکتگین به وی قول یاری داد و فخرالدوله که خود را ناتوان از مقاومت در مقابل سبکتگین می‌دید، از بدر کمک خواست. بدر نیز سپاه زیادی از کردها برای یاری وی گرد آورد، ولی مرگ سبکتگین مانع این آزمایش قدرت شد. (عنی. ۶۷)

نکته جالب توجه در روابط آل بویه و بنو حسنیه این است که علی رغم تمام نزاع‌هایی که با هم داشتند، هرگاه قلمرو آل بویه مورد حمله سامانیان و غزنویان قرار می‌گرفت، حسنیه به آل بویه رو می‌کرد. دلیل این موضوعگیری این است که آنها ادامه قدرت متزلزل آل بویه را بر حضور سامانیان و غزنویان که دارای نظام‌های متمنکر و قدرتمندتری بودند و موقعیت آنها را به خطر می‌انداختند، ترجیح می‌دادند.

در عراق بعد از مدتی نزاع، شرفالدوله در سال ۳۷۶ امیرالامرا شد و در اوایل حکومت خود، به علت گرایش بدر به فخرالدوله، سپاهی به فرماندهی قراتگین به جنگ وی فرستاد. در قرمیسین این سپاه با بدر رو به رو شد که به شکست قراتگین منجر شد.

به طوری که وی تنها با تعدادی اندک از سپاهیانش توانست از معركه رهایی یابد. بدر بر اردوگاه وی دست یافت و غنایم زیادی به دست آورد. این پیروزی نقطه اوج موققیت‌های بدر بود و موقعیت وی را تحکیم کرد (ابن جوزی، ۳۲۲-۳۲۳؛ الروذراوری، ۲۴۰-۲۳۹؛ ابن اثیر، ۱۷۰-۱۷۱). این پیروزی و همین طور دشمنی پادشاهی که از زمان نزاع فخرالدوله با عضدالدوله میان آل بویه عراق و آل بویه جبال به وجود آمده بود، موقعیت بنوحسنیه را چنان تحکیم کرد که هیچ‌کدام از فرمانروایان آل بویه نتوانستند بر آنها فایق آیند.

با مرگ شرفالدوله در سال ۳۷۹، فخرالدوله به تحریک صاحب بن عباد که در رؤیای تسخیر بغداد بود، مصمم شد به عراق حمله کند. چون به قدرت بدر پی برده بود، ابتدا به همدان رفت و در آنجا با او متحده شد. آن دو تصمیم گرفتند که بدر از کردستان و فخرالدوله از طریق لرستان وارد خوزستان شوند و پس از الحقاق دو سپاه، به عراق عرب حمله کنند. این لشکرکشی در سال ۳۸۰ آغاز شد و دو سپاه در خوزستان به هم ملحق شدند. بهاءالدوله سپاهی به مقابله آنان فرستاد. قبل از آنکه جنگی رخ دهد، بدر از متحده خود کناره گرفت و به کردستان برگشت: فخرالدوله نیز پس از مدتی توقف، به علت بالا آمدن آب کارون از نبرد با سپاه بهاءالدوله خودداری کرد و به ری بازگشت. (عنتی، ۸۱؛ الروذراوری، ۱۶۹-۱۷۰؛ ابن اثیر، ۱۸۲-۱۸۳)

مسلمانًا دلیل اینکه بدر پیش از شروع نبرد از میدان کناره گرفت، ترس از پیروزی بهاءالدوله نبود، چرا که قدرت فخرالدوله بیشتر بود. حقیقت این است که دلیل بقای بنوحسنیه اختلافات خانوادگی و عدم یکپارچگی آل بویه بود که خود بنوحسنیه نیز به آن دامن می‌زدند، لذا بدر نمی‌خواست با حمایت از فخرالدوله که جاه طلب تراز سایر اعضای خاندان آل بویه بود، باعث پیروزی او و یکپارچگی قلمرو آل بویه شود و دوباره خود را با یک عضدالدوله دیگر مواجه بیند.

فخرالدوله پس از بازگشت از خوزستان به ری رفت. بدر که از انتقامگیری فخرالدوله نگران بود، برای تجدید عهد ابتدا ابو عیسی شادی، از رؤسای کرد تابع خود را به کرج نزد صاحب بن عباد فرستاد و به دنبال او، خود نیز به کرج رفت. فخرالدوله که از توان نظامی وی آگاه بود، برای تحکیم روابط شان دخترش را به ازدواج پسر خود مجدادالدوله

درآورد (مجمل التواریخ و القصص، ۳۹۶). با این تدابیر فخرالدّوله از شرّ مزاحمت‌های بدر رهایی یافت و او را به جان آل بویه عراق انداخت.

بدر در این فرصت تلاش زیادی برای کسب قدرت و مشروعيت جهت رقابت با آل بویه انجام داد، به همین منظور در سال ۳۸۶ مبلغ پنج هزار دینار برای تأمین مخارج مسافرت حجّاج فرستاد. برای عمارت راهها مبلغی هزینه کرد و برای امنیت حجاج مبلغ نه هزار دینار بین اعراب بدّوی تقسیم کرد تا اینکه مزاحم حجّاج نشوند. (الروذراوری، ۲۸۷) بدر با کسب اعتبار برای خود موقعیت آل بویه را که خود را سلطان جهان اسلام می‌دانستند، زیر سؤال برد و کار را به جایی رساند که در سال ۳۸۸ رسولی نزد خلیفه القادر بالله فرستاد. خلیفه به وی عهد و لوا و خلعت داد. بدر اما از پذیرش آنها خودداری کرد و اصرار داشت که خلیفه به او لقب ناصرالدّوله دهد. خلیفه در مقابل درخواست وی تسليم شد و لقب ناصرالدّوله برای او فرستاد. پیش از آن بدر لقب نصرةالدّوله داشت. جالب اینجاست که بهاءالدّوله خلیفه را وادار کرد که خواسته بدر را برابر آورد کند. (همان، ۳۱۱؛ ابن الجوزی، ۹۸؛ ابن اثیر، ۲۵۷)

شاید بهاءالدّوله می‌خواست با این کار روابط خود را با بدر بهبود بخشد، یا مهمنتر از آن با تقویت قدرت بدر از وی در مقابل جانشینان جوان و ضعیف فخرالدّوله، یعنی مجدهالدّوله و شمسالدّوله، استفاده کند.

در همین زمان بهاءالدّوله در برابر بنو حسنیه به حریبه‌ای متولّ شد که نقش عمدّه‌ای در تضعیف آنها داشت. آن حریبه، برکشیدن عنازیان حلوان بود که شاخه‌ای از کردها و رقیب بزرگان‌ها بودند. بدر ناچار شد حفاظت از جادّه مهم خراسان به عراق و مکّه را به ابوالفتح بن عناز، سرکرده آنها و اگذار کند. در عین حال منتظر فرصت بود تا به بهاءالدّوله لطمہ بزنند. در سال ۳۹۲ این فرصت به دست آمد. در این سال ابو جعفر حجّاج که از سال ۳۸۹ به علت اقامت بهاءالدّوله در فارس، امارت عراق و خوزستان را داشت، به علت ناتوانی از مقام خود معزول شد. این کار به عصیان وی منجر شد. بدر از فرصت استفاده و به او پیوست و با حمایت بنی مزید که این زمان به عنوان رقیب آل بویه در عراق ظهور کرده بودند، بغداد را محاصره کرد. ابوالفتح بن عناز در مقابل آنها از بغداد دفاع کرد که در

نهایت با رسیدن سپاه اعزامی بهاءالدّوله متحدهن دست از محاصره شهر برداشتند و آل بویه از خطری بزرگ رهایی یافته‌اند. (ابن خلدون. ۶۸۳)

در سال ۳۹۷ بهاءالدّوله به ابوالعبّاس بن واصل که از ضعف آل بویه در عراق استفاده کرده بود و بر بطایح مسلط شده بود، حمله برد. ابوالعبّاس گریخت و به اهواز رفت. بدرا به او کمک کرد، ولی باز هم شکست خورد و به خانقین حمله و ابوالعبّاس را دستگیر کرد. او را به بهاءالدّوله تحویل داد که در واسطه کشته شد. بهاءالدّوله برای انتقام از بدرا، به علت حمایتش از ابوالعبّاس، سپاهی به فرماندهی عمید لشکر به سرکوب او فرستاد، ولی پیش از آنکه نبردی درگیرد، بدرا او را قانع کرد که به هیچ وجه قادر به شکست وی نیست. عمید لشکر که سخنان وی را صحیح می‌دانست، با او صلح کرد و بازگشت.

(ابن الجوزی، ۵۷؛ ابن اثیر، ۳۰۴-۳۰۵)

در جبال پس از مرگ فخرالدّوله، مجdal الدّوله تحت کفالت مادرش سیده در ری فرمانرووا شد. همدان نیز به شمس الدّوله، برادر دیگر او، سپرده شد. (ابن اثیر. ۲۴۶) سیده که از ناتوانی خود در مقابل قدرت غزنویان و آل بویه عراق آگاه بود، با بدرا متحده شد و به تمام معنی خود را تحت کفالت وی قرار داد. بدرا نیز تابع سیاست همیشگی بنوحسنیه از وی در مقابل غزنویان حمایت می‌کرد و همین طور مانع سقوط او به دست آل بویه بغداد می‌شد.

زمانی که قابوس بعداز مرگ فخرالدّوله به قلمرو خود بازگشت، سیده از بدرا برای مقابله با او چاره‌اندیشی خواست. بدرا پیشنهاد داد که به علت ضعف و ناتوانی مجdal الدّوله شایسته نیست که دارایی و نیروی وی در دفاع از گرگان هدر داده شود و بهتر است که قابوس به حال خود رها شود، امرای دیلمی اما با این پیشنهاد مخالفت کردند و سپاهی به جنگ قابوس فرستادند که با شکست سختی مواجه شدند. (الروذراوری. ۲۹۷-۲۹۸) محمود غزنوی که خود را حامی اهل سنت و دشمن آل بویه شیعی می‌دانست، با مرگ فخرالدّوله فرصت را غنیمت شمرد و مصمم شد به قلمرو آل بویه حمله کند. برای این منظور سفیری به ری فرستاد تا میزان قدرت نظامی مجdal الدّوله را ارزیابی کند. سیده که از قصد وی آگاه بود، از بدرا کمک خواست. بدرا نیز سپاهی عظیم آراست و در فاصله

بین ری تا شاپورخواست مستقر کرد تا سفیر محمود آنها را ببیند. این تدبیر باعث شد محمود موقتاً از فکر حمله به ری صرف نظر کند. (همان، ۲۹۱)

در سال ۳۹۷ میان سیده و مجده‌الدوله اختلاف ایجاد شد و سیده از بدر کمک خواست. بدر سپاهی به کمک سیده فرستاد که به کمک آن بر مجده‌الدوله غلبه کدو او را دستگیر و به جای وی شمس‌الدوله را به حکومت ری منصوب کرد. همچنین ابویکر رافع از خدم و معتمدان بدر را به وزارت او برگزید. بعد از مدتی سیده نسبت به شمس‌الدوله بدین شد و او و ابویکر رافع را عزل کرد. آنان نیز به همدان رفتند. (خواندمیر، ۲۹۱؛ ابن اثیر، ۳۱۴-۳۱۳)

شمس‌الدوله از بدر کمک خواست و او نیز که از اقدامات سیده ناراضی بود، با سپاهی راهی ری شد. در این هنگام پسرش، هلال، بر او شورید و بدر ناگزیر شد از نیمة راه بازگردد. شمس‌الدوله با سپاهی که از بدر گرفته بود، به قم حمله کرد و شهر را غارت کرد، ولی مردم شهر او را ناگزیر به فرار کردند. (مجمل التواریخ و القصص، ۴۰۰؛ ابن اثیر، ۳۲۴)

پایان کار بنو حسنیه

بدر در دینور با هلال رو به رو شد که به شکست و اسارت بدر منجر شد. او در اسارت به توطئه بر ضد پسر پرداخت و نامه‌هایی به بهاء‌الدوله، شمس‌الدوله، ابو عیسی شادی و ابوالفتح بن عناز نوشت و آنها را تحریک کرد که به هلال حمله کنند. آنها نیز از هر طرف به قلمرو هلال حمله کردند و علی‌رغم مقاومت دلیرانه هلال، ابو غالب، وزیر بهاء‌الدوله، او را شکست داد و اسیر کرد. قلمرو بنو حسنیه توسط بدر غارت شد و صدمه زیادی دید. بدر آورد. بدر در عوض گوران‌ها، شاخه دیگری از کردها، را برکشید (مجمل التواریخ و القصص، ۴۰۱؛ ابن اثیر، ۳۵۲-۳۵۳)، ولی واقعیت بعدی ثابت کرد که وی نمی‌باشد به گوران‌ها اعتماد می‌کرد. بدر که اینک بسیار ضعیف شده بود و با مخالفت قبایل کرد رو به رو بود، خوشبین مسعود از سرکردگان گورانی یکی از مخالفان وی بود، بدر ابتدا او را شکست داد، ولی

در حین محاصره، با توطئه گوران‌هایی که در سپاه او بودند، کشته شد. با مرگ وی قلمروش که شامل شاپورخواست، دینور، نهانند، بروجرد، اسدآباد و قطعه‌ای از شمال خوزستان می‌شد، به تصرف شمس‌الدّوله درآمد. سلطان‌الدّوله، جانشین بهاء‌الدّوله که از تسلط قلمرو بنوحسنیه به دست شمس‌الدّوله ناراضی بود، هلال را از اسارت آزاد کرد و با سپاهی به جنگ شمس‌الدّوله فرستاد، ولی شکست خورد و کشته شد. (همان، ۳۶۵) در سال ۴۹۶ شمس‌الدّوله به فکر افتاد از طاهر بن هلال که بعد از اسارت پدرش برادر شوریده بود و به دست شمس‌اسیر بود، جهت ضربه زدن به آل بویه عراق استفاده کند. برای این منظور او را آزاد کرد و با سیاهی به سوی قلمرو سلطان‌الدّوله فرستاد. او بر شهر زور که در زمان بهاء‌الدّوله به تصرف آل بویه عراق در آمده بود، مسلط شد، ولی ابوالبشر عنازی به آنجا حمله کرد و او را کشت (همان، ۴۹/۱۶). با مرگ او سلسله بنوحسنیه منقرض شد. با انقراض بنوحسنیه، آل بویه از شرّ رقیبی سرخست که به اختلافات خانوادگی آنها دامن می‌زد و با تضعیف قدرت آنها در مناطق کردستان باعث شیوع راهزنی می‌شد و با کسب اعتبار در نزد عامّه مردم و خلیفه به اعتیار آنها که خود را فرمانروایان جهان اسلام می‌دانستند، لطمہ می‌زد، رهابی یافت.

نتیجه

دولت آل بویه از همان ابتدای شکل‌گیری با مشکلات زیادی رو به رو شد که مهمترین آنها تعداد مراکز قدرت (بغداد، شیراز، ری) و درگیری‌های بی‌پایان آن دولت با همسایگان بود که در نهایت موجب ضعف و سقوط آل بویه شد. در این میان دولت بنوحسنیه با وجود وسعت کم قلمروش به خاطر تسلط بر جاده‌های استراتژیک غرب ایران و برخورداری از حکّام لایقی چون بدر بن حسنیه، مشکلات زیاد برای آل بویه به وجود آورد که در تضعیف این دولت و تشدید اختلافات درونی آن تأثیر عمده‌ای داشت و روند انحطاط در سقوط آن را تسريع کرد.

منابع

- ابن اثیر. تاریخ الکامل، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱.
- ابن جوزی، ابی فرج عبدالله. المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، لمجلد رابع عشر، دراسه و تحقیق محمد عبدالقدار عطاء و مصطفی عبدالقدار عطاء، راجع و صحه نعیم زرزو، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲.
- ابن حوقل. صورۃالارض، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن خردادبه. الممالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چالو، تهران، ۱۳۷۰.
- ابن خلدون. العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۰.
- ابودلف. سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۲.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. المسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- الروذراوری، ظہیرالدین. ذیل تجارب الامم، شرکةالتمدن الصناعیه بصر المحمیه، ۱۹۱۶.
- حموی، شهابالدین. معجمالبلدان، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندي، المجلد الثالث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰.
- خواندمیر، غیاثالدین. دستورالوزراء، تصحیح سعید نقیسی، اقبال، چاپ دوم، ۲۵۳۵.
- عتبی، ابونصر. تاریخ یمینی، ترجمه ابوشرف ناصح جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- مجمل التواریخ والقصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- مسکویه رازی، ابوعلی. تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.